

## آموزگار درشت‌خو - معلم خوش‌رو

یکی از مسائلی که مورد توجه علمای تعلیم و تربیت است موضوع رابطه معنوی میان معلم و شاگرد میباشد. اغلب معلمین وقتی وارد کلاس میشوند و پشت‌میز خود می‌نشینند تصور میکنند هرچه درشت‌خوئی نشان دهند و شاگردان خود را بترسانند بهتر میتوانند از عهدهٔ تعلیم و تربیت برآیند، در صورتیکه این رویه بکلی غلط است و امروز طرفدار ندارد. اینست که علمای تربیت می‌گویند معلم و محصل باید یکدیگر را دوست بدانند، شاگرد باید معلم خود را پدری مهربان بداند و معلم نیز باید بشاگردش چون طفل عزیز خود انس و الفت داشته باشد و اگر تفاوت سنی معلم و شاگرد زیاد نیست اقلاً آموزگار شاگرد خود را چون برادر یا خواهر کوچک خود بداند.

این مسئله بخصوص در دبستانها باید بیشتر مورد توجه معلمین باشد چه دبستان پس از آغوش مادر و این محل تربیت اطفال است - طفلی که اولین روز مدرسه ابتدائی وارد میشود باید اختلاف زیادی میان منزل و مدرسه مشاهده نکند. قیافهٔ غمگین و خشمناک مدیر یا معلم را نبیند بلکه وقتی وارد کلاس میشود و پنجاه طفل همبازی و همدرس پیدا میکند آنقدر بمدرسه علاقمند شود که اصلاً خیال از مدرسه گریختن و از آلام و مشقات مدرسه بدامان پدر یا آغوش مادر متوسل شدن در او ایجاد نشود. بهمین جهت است که در ممالک اروپا و امریکا تمام معلمین کلاسهای ابتدائی زن هستند زیرا عواطف و احساسات زنها بمراتب رقیق‌تر از مردان است از این گذشته زنها بهتر زبان بچه‌ها را می‌فهمند و خوبتر می‌توانند آنها را رام و مطیع نمایند و کمتر از سر و صدای اطفال خسته میشوند چه با این ترتیب بیش از مردها انس گرفته‌اند.

خوب بخاطر دارم که چندی پیش طفل هفت سالهٔ یکی از دوستانم اولین روزیکه بمدرسه رفته بود مادرش از او پرسید مدرسه را چگونه جایی یافته‌است. طفل گفت: هم بازی خوبی پیدا کردم - با بیشتر آنها آشنا شدم (اسم چند تایی آنها را هم ذکر کرد). اما يك لولوی بر ریش کشف تازنك تنفس تمام میشد پشت میز می‌نشست و بچه‌های گفتند این «آقالولو» معلم است. يك چوب بلندی هم دستش

بود و در هر ساعت چند مرتبه بچه‌ها را میزد و هر دفعه که صدای گریه بچه‌ای زیر چوب معلم بلند میشد من بخود می‌لرزیدم. یک دفعه هم نزدیک من آمد و نگاه غضبناکی بمن کرد که زهره من آب شد. اما فقط چوبش را تکان داده گفت: امروز روز اول است، با تو کاری ندارم؛ اما مبادا بد اخلاقی کنی.»

مادر جان راستی من از این آدم خیلی می‌ترسم و اگر این لولو معلم من باشد شما خودتان در منزل بمن درس بدهید بهتر است... از بچه‌ها پرسیدم اسم این لولو چیست. گفتند ما لقب او را عزرائیل گذارده‌ایم!

همچنین یاد می‌آورم که یکی از دوستانم چندین سال در فرنگستان مأموریت داشت. دختر کوچک او اولین روزیکه بسن هفت رسیده بود از طرف اداره معارف بوسیله پلیس پدرش اخطار شده بود که این دختر هفت سالش تمام است و باید مطابق قانون بمدرسه برود. پدرش میگفت وقتی دخترم را بمدرسه بردم مدیر مدرسه من و او را بکلاس ابتدائی برد. این اطاق بهر چیزی شباهت داشت جز کلاسهائی که من در ایران دیده بودم و بیشتر تصور کردم شاید اینجا اطاق مهمانی اطفال است. باری خانم خوش روی جوانی معلم این کلاس بود و بیست نفر شاگرد این کلاس هر یک در گوشه‌ای مشغول کاری بودند. یکی باتخته‌های کوچک عمارت می‌ساخت. دیگری در گلدانی گل میکاشت. چند نفر در گوشه‌ای نشسته از روی سر مشق‌های کوچک نقاشی میکردند. عده‌ای دیگر هم باتخته‌های کوچک که از حروف الف با بود جمله‌ای که معلم روی تخته نوشته بود درست میکردند. خانم معلم هم میان این اطفال می‌گشت و باقیافه‌ای خندان و چهره شاد و بشاش و مهربان بهر یک بمناسبت دستوری میداد. دخترها و پسرها هم وقتی می‌خواستند او را صدا کنند می‌گفتند «مادر جان» وقتی معلمه متوجه ما شد نزد ما آمد و مدیر طفل من را باو سپرد. قبل از همه چیز معلمه طفل مرا در آغوش گرفت و اسم او را پرسید، بعد گفت: دختر عزیزم می‌خواهی با این بچه‌ها رفیق شوی؟ - دختر من هم بی درنگ گفت: بله. سپس معلمه گفت: بچه‌ها گوش کنید. تمام بچه‌ها متوجه شدند. گفت امروز یک دختر زیبای ایرانی آمده است باشما هم‌کلاس شود. ببینید چه چشمان سیاه جذابی دارد! -

یکمرتبه بچه‌ها دورما جمع شدند و هر یک در نزدیک شدن به دختر تازه‌وارد بر دیگری پیشی می‌گرفت. من بکوقت متوجه شدم که دخترم بقدری با بچه‌ها مانوس شده که دیگر بیاد من نیست. بعد اورا صدا کردم و گفتم بیا برویم. از فردا تو را باین کلاس می‌آورم. - گفت من نمی‌آیم. بمادرم بگوئید بعدازین صبح تا عصر اینجا هستم، این بچه‌ها می‌گویند ما موقع نهار هم دوریک میز جمع میشویم و باهم غذا می‌خوریم. الان هم دوسه نفر از بچه‌ها رفته اند برای ظهر بچه‌ها شیر گرم کنند ....

حالا ممکن است اختلاف این دو سبک تربیت را ملاحظه کرد و رجحان یکی را بر دیگری متوجه شد. شاید بعضی بگویند در مثال دومی پس بچه‌ها کی درس می‌خوانند؟ مگر اطفال را برای بنائی یا گیل کاری بمدرسه می‌برند؟ مگر کلاس ابتدائی خانه یا اطاق مهمانی بجهاست که هر کس در گوشه ای مشغول کاری باشد؟ در جواب این سئوالات باید گفت همینطور است بهمین جهت گفتیم کلاسهای اولیه دبستانها نباید اختلاف زیادی با خانه داشته باشد. ازین گذشته همین وسائل است که روح صمیمیتی میان اطفال تولید میکند و در نتیجه آنها را بمدرسه رفتن و درس خواندن شائق و راغب میکند. همان محبت معلم است که احساسات و عواطف شاگرد را پرورش بدهد و صفات اخلاقی بسندیده در او ایجاد مینماید و بعکس درشت خوئی و ترش روئی معلم علاوه بر آنکه سبب نفرت محصلین میشود و در نتیجه آنها را بدرس بی میل میکند روح بشاش و قیافه شاد و خندان اطفال را هم تغییر داده آنها را بی محبت و بی عاطفه و خشن و درشت خو بار می‌آورد. پس معلم باید مامن اطفال باشد بطوریکه اگر محصلین از یکدیگر نا ملایمی می بینند و یا حتی در خانه از والدین خود ناسزائی میشوند با و پناه آورند و چندساعتی را که در مدرسه هستند بهترین اوقات عمر خود بدانند و حتی غم و غصه درونی خود را هم برای معلم خود شرح دهند تا اگر او قادر است برفع آن پردازد، بهمین جهت است که معلمین باید باشاگردان خود بگردش روند؛ با اطفال غذا بخورند، با آنها بازی کنند، بگویند و بخندند و بشنوند بدون اینکه وقتی موقع درس رسید شاگردان هم ازین رویه سوء استفاده کنند. پس معلوم میشود معلمی چه کار دشواری است زیرا معلم باید بنا بموقعیت در قیافه

خود تقیر وارد آورد و بمحض اینکه نظم کلاس را مختل دید بوسائل ممکنه از بی نظمی جلوگیری کند بدون اینکه شاگردان خود را هم اذیت و آزار نماید، باید بشاگردان آموخت که معلم دوست صمیمی است ولی دوستی که احترامش واجب و اطاعت امرش لازم است. معلم باید طوری با شاگردان خود رفتار کند که اطفال از روی وظیفه و ترس و اجبار درس نخوانند بلکه چون معلم خود را دوست دارند اطاعت امر او را لازم شمارند و بدانند که کمال مسرت او وقت است که شاگردانش وظایف تحصیل خود را خوب انجام داده باشند و بدین طریق بخواهند آمال معلم خود را بر آورند تولید این اخلاق در محصلین اولین وظیفه دشوار و وجدانی هر معلمی است و اگر آموزگاری توانست باین مقصود نائل شود می توان گفت که بتمام معنی ذوق و استعداد معلمی دارد و اگر نه بهتر است شغل دیگری انتخاب کرده سبب گمراهی و ضلالت اطفال بی گناه نشود.

اینک باید گفت تنها جور و اذیت و آزار معلم و ترش روئی و درشت خوئی او شاگردان را وظیفه شناس نمی کند و بمعلمینی که این شیوه را پسند را انتخاب کرده و سر مشق خود را هم این شعر قرار داده اند:

استاد و معلم چو بود کم آزار  
خرسک بازند کودکان در بازار

باید گفت: این ره که تو میروی بتر کستان است:

آری سعدی همه جا از جور استاد سخن میراند و بعضی هم تصور می کنند معلم باید حتماً بر جور و کین باشد در صورتیکه معلم باید قوه جذاب و سیاست مخصوصی داشته باشد تا بدان وسیله هم شاگردان وظایف خود را انجام دهند و هم در حالتیکه باو محبت دارند کاری مخالف میل او نکنند و این منتهای هنر معلمی است. پس اگر معلمین مابدانند چه مسئولیت مهمی را بر عهده گرفته اند و جوانان آتی در اثر تربیت آنها خوب یابد بار می آیند بیش ازین در اکتساب این هنر میکوشند.

روح الله خالقی